اهمیت علمی بوعلی

دکتر مهدی محقق

بخش دوم

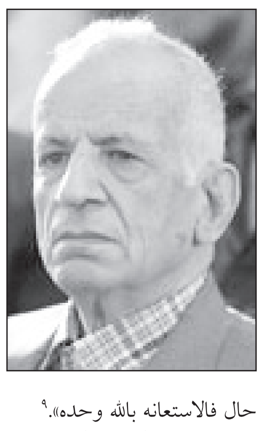

از کتاب «اللواحق» که ابن‌سینا در مقدمه خود یاد کرده، اثری در دست نیست. او در جاهای دیگر نیز اشاره به این کتاب کرده است؛ از جمله در پایان موسیقی «شفا» می‌گوید: «و لنقتصر علی هذا المبلغ من علم الموسیقی و ستجد فی کتاب اللواحق تفریعات و زیادات کثیره انشاءالله تعالی»[۸] و در آغاز کتابی که با نام «منطق المشرقین» چاپ شده، پس از ذکر کتاب شفا چنین گوید: «و سنعطیهم فی اللواحق ما یصلح لهم زیاده علی ما أخذوه و علی کل حال فالاستعانه بالله وحده».[۹]

از کتاب «الفلسفه المشرقیة» او هم فقط قسمتی که درباره منطق است، به نام منطق المشرقیین به دست ما رسده و برخی از دانشمندان معتقدند که مراد ابن‌سینا از مشرقیین، علمای مشائی بغداد هستند در برابر مغربیین که با شارحان ارسطوئی همچون **اسکندر افرودیسی**[۱۰] و **ثامسطیوس**[۱۱] و **یحیی النحوی**[۱۲] اطلاق می‌شود[۱۳] و ابن‌سینا در کتاب «الانصاف» خود میان این دو گروه (یعنی مشرقیین و مغربیین) به انصاف و حکمیت برخاسته و ۱۲۸هزار مسأله را در آن کتاب ذکر کرده است.[۱۴]

افکار فلسفی ابن‌سینا در شفا به وسیله شاگردان و شاگردان شاگردان او بسیار سریع منتشر شد. **بهمنیار** بن مرزبان شاگرد ابن‌سینا در تدوین کتاب «التحصیل»[۱۵] تحت تأثیر مستقیم استاد خود بود و شاگرد برجسته بهمنیار، **ابوالعباس لوکری**، کتاب «بیان‌الحق بضمان‌الصدق»[۱۶] را تألیف کرد و به وسیله او فلسفه مشائی که مبتنی بر عقاید و آرای فارابی و ابن‌سینا بود، در خراسان منتشر شد.[۱۷]

با وجود اینکه **غزالی** کتاب «تهافت‌الفلاسفه» را در رد بر عقاید و افکار فیلسوفان مشائی نوشت و لبه تیز تیغ آن متوجه دو شخصیت بزرگ فلسفی، فارابی و ابن‌سینا بود، کمتر فیلسوف و متکلمی را در حوزه علوم و تمدن اسلامی می‌توان یافت که تحت تأثیر ابن‌سینا قرار نگرفته باشد؛ از **شهرستانی** و **فخررازی** و **نصیرالدین طوسی** گرفته تا **نسفی** و **ایجی** و **تفتازانی**. در آثار همه اینها رد پای ابن‌سینا و فلسفه سینوی به نحو آشکار مشاهده می‌شود. شهرت شفای ابن‌سینا بسیار زود از دامنه حوزه‌های علمی شرق تجاوز کرد و در مدارس مغرب‌زمین گسترش یافت.

هنوز یک قرن از وفات ابن‌سینا نگذشته بود که ترجمه‌های پاره‌ای از شفای او آغاز شد و به‌سرعت در پایتخت‌های بزرگ اروپایی راه یافت و این نفوذ چنان بود که در اوایل قرن سیزدهم، مکتب «سینوی لاتینی» در برابر «ابن‌رشد لاتینی» کاملا چهره خود را نمایان ساخت و بزرگانی همچون راجر **بیکن**[۱۸] و **آلبرت** کبیر[۱۹] به آثار علمی ابن‌سینا توجه خاصی مبذول داشتند و بزرگانی دیگر همچون گیوم **دوروني**[۲۰] و توماس **اکویناس**[۲۱] از ترس نفوذ او در صدد معارضه و رد و نقض او برآمدند و این نشان‌دهنده اثر عمیق ابن‌سینا در حرکت فکری گسترده دانشمندان دین و فلسفه در زمانی است که فلسفه مدرسه‌ای (اسکولاستیک) در اوج ترقی و تعالی خود بوده است. مسائلی که ابن‌سینا در الهیات شفا درباره ذات و صفات واجب‌الوجود و کیفیت صدور عالم از او و رابطه خالق با مخلوق و همچنین نحوه توفیق میان عقل و نقل بیان داشته، از مهمترین موضوعاتی بوده است که استادان دانشکده الهیات پاریس را مدتها به خود مشغول داشته ساست.[۲۲]

به‌رغم توجه شدید اروپاییان به آثار فلسفی ابن‌سینا و بحث و فحص در مطالب آن، در عالم اسلام خاصه در حوزه‌های علمی اهل تسنن موج شدیدی علیه او برخاست، تا به جایی که سنت فلسفی او را «شومی روزگار» محسوب داشتند[۲۳] و شفای او را «شقا»[۲۴] و خوانندگان آن را «بیمار» خواندند[۲۵] و کذب ابن‌سینا را حتی در دم واپسین یاد کردند[۲۶] و کتاب شفا را در ملأ عام سوزاندند[۲۷] و وقاحت را تا جایی رساندند که ابن‌سینا را از جمله «مخانیث دهریه» خواندند![۲۸] این درحالی است که در حوزه‌های علمی تشیع از او با جلالت و بزرگی یاد می‌کردند: **میرداماد** استرآبادی او را «رئیس فلاسفه‌الاسلام»[۲۹] و «رئیس‌المشائیه من فلاسفه‌الاسلام»[۳۰] می‌خواند و به شریک بودن با او در ریاست افتخار می‌کند[۳۱] و **صدرالدین شیرازی** او را «شیخ‌الفلاسفه» می‌خواند[۳۲] و از شفای او و تحصیل شاگرد او، بهمنیار بن مرزبان، به عنوان کتب «اهل فن» استناد می‌جوید.[۳۳]

الهیات شفا

مهمترین بخش کتاب‌الشفاء بخش الهیات است. در کتب فلسفه اسلامی از الهیات تعبیر به علم مابعدالطبیعه و فلسفهٔ اولی و علم الهی شده است. وجه تسمیه به الهیات آن است که ثمره و نتیجه این علم شناخت خداوند و فرشتگان اوست و مابعدالطبیعه از آن جهت است که در معرفت، پس از شناخت طبیعیات محسوسه قرار می‌گیرد و هرچند که در وجود قبل از طبیعت است و این علم فلسفه اولی است، برای آنکه معرفت مبادی اولیه و صفات عامه و کلیه‌ای که وسایل شناخت آن مبادی هستند، از این علم به دست می‌آید.[۳۴] «علم الهی» نیز تعبیر دیگری از الهیات است. در هرحال به هر اسمی که خوانده شود، این قسم از شریف‌ترین اجزای فلسفه به‌شمار می‌آید و فیلسوفان اسلامی از یعقوب‌بن اسحاق **کندی** گرفته تا **صدر**الدین شیرازی و بالاخره حاج ملاهادی **سبزواری** درباره فضیلت و شرافت این علم سخن گفته‌اند. کندی می‌گوید که شریف‌ترین و عالی‌ترین قسم فلسفه همان فلسفه اولی است که به وسیله آن شناخت خدا که علت هر حقی است حاصل می‌شود؛ از همین جهت فیلسوف اتم و اشرف آن کسی است که احاطه به این علم اشرف داشته باشد، زیرا علم به علت اشرف از علم به معلول است.[۳۵]

ادامه دارد

پی‌نوشت‌ها:

۸. جوامع علم الموسیقی، ص۱۵۲.
۹. منطق المشرقیین، ص۴.
10. Alexander of Aphrodisias
11. Themistius
12. John Philoponos
۱۳. مقدمه عبدالرحمن بدوی بر ارسطو عندالعرب، ص۲۴
۱۴. المباحثات، ص۳۷۵. برای آگاهی بیشتر از کلمه «مشرقیه»، رجوع شود به مقاله نالینو Nallino C. که به وسیله عبدالرحمن بدوی ترجمه و تحت عنوان: «محاوله المسلمین ایجاد فلسفه المشرقیه» در کتاب «التراث الیونانی فی الحضاره الاسلامیه» (قاهره، ۱۹۴۶م) ص۲۹۳ـ۲۴۵ چاپ شده است و همچنین تحقیق مفید و ممتع دکتر یحیی مهدوی که در فهرست خود ذیل‌الحکمه المشرقیه، ص۷۸ـ۸۰ آورده‌اند.
۱۵. این کتاب را مرحوم مرتضی مطهری تصحیح و در سال ۱۳۴۹ش دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، چاپ کرد. ترجمه فارسی آن را استاد عبدالله نورانی با عنوان «جام جهان‌نمای» تصحیح و در سال ۱۳۶۱ش به وسیله مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل شعبه تهران به چاپ رساند.
۱۶. از کتاب بیان‌الحق لوکری نسخه‌ای کامل به شماره۱۰۸ در کتابخانه مرکزی دانشگاه موجود است و قسمت مدخل از منطق آن به اهتمام دکتر ابراهیم دیباجی تصحیح و با مقدمه‌ای مبسوط و مفید به وسیله انتشارات امیرکبیر در سال ۱۳۶۴ش چاپ شده است و بخش علم الهی به اهتمام همین مصحح در سال ۱۳۷۳ به وسیله مؤسسه بین‌المللی اندیشه و تمدن اسلامی مالزی چاپ شده است.
۱۷. نزهه‌الارواح، ج۲، ص۵۰
18. Rojer Bacon
19. Albert le grand
20. Guillanme d'Auvergne
21. Saint Thomas d'Aquin
۲۲ـ مقدمه‌کتاب‌الشفاء‌المنطق‌المدخل، صص۳۱ـ ۳۵. کتاب‌الشفاء در لاتینی به اشتباه Liber sufficientiae خوانده شده. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به مقاله دالورنی M.T.d'Alverny تحت عنوان: یادداشت‌هایی درباره ترجمه‌های آثار ابن‌سینا در قرون وسطی در مجله اسناد تاریخ اندیشه و ادب قرون وسطی [AHD] به نقل از کتاب ارسطو و اسلام تألیف پیترز F.E. Peters (دانشگاه نیویورک، ۱۹۴۸)، ص۱۰۵ و همچنین مقاله آقای دکتر یحیی مهدوی تحت عنوان: «از هزاره‌ای به هزاره دیگر» که در مجله آینده سال هشتم شماره ۵، ۱۳۶۱ش، ص۳۰۲ـ۳۸۶ چاپ شده است.
۲۳. ابیات زیر ناظر به همین معنی است:

قد ظهرت فی عصرنا فرقه
ظهورها شوم علی العصر
لا تقتدی فی الدین الا بما
سن ابن‌سینا و ابونصر

المقری، ج۱، ص۷۱۶، به نقل از التراث‌الیونانیه، ص۱۵۳
۲۴. شهاب‌الدین ابوحفص محمدبن عمر سهروردی متوفی ۶۳۳ به ترغیب‌الناصرالدین‌الله خلیفه عباسی، در پی آن شد تا شفای ابن‌سینا را شقا بنماید. ترجمه رشف‌النصائح‌الایمانیه فی‌کشف‌الفضائح الیونانیه، ص۸۲
۲۵. ابیات زیر ناظر به این معناست:

قطعنا الاخوه من معشر
بهم مرض من کتاب الشفاء
و ماتوا علی دین رسطالس
و متنا علی مذهب المصطفی

صون المنطق والکلام عن المنطق و الکلام، ص۵
۲۶. ابن نجاءالاربلی آخرین سخنی که هنگام مرگ گفت این بود: «صدق‌الله‌العظیم و کذب ابن‌سینا»! بغیه‌الوعاه، ص۲۲۶
۲۷. الکامل فی‌التاریخ، ذیل حوادث سال ۵۵۵
۲۸. رشف النصائح الایمانیه فی کشف الفضائح الیونانیه، ص۲۵
۲۹. قبسات، ص۴۸۷
۳۰. السبع‌الشداد، ص۸
۳۱. میرداماد با تعبیرات: الشریک الریاسی، الشریک الرئیس و الشریک فی الریاسه از او یاد کرده است. قبسات، ص۴۸۷
۳۲. مفاتیح‌الغیب، ص۵۰۷
۳۳. الاسفارالعقلیه، ج۲، ص۳۳۷
۳۴. المعتبر، ج۳، ص۳
۳۵ـ کتاب الکندی فی الفلسفه الاولی، ص۹۸.

نگاهی به زندگانی امام جواد(ع)

حجت‌الاسلام والمسلمین احمد صادقی اردستانی

۱ـ امام انسانی است که مردم به سخن یا عمل وی، یا کتابش اقتدا می‌کنند، خواه به حق باشد یا ناحق.[۱] دربارهٔ معنای اصطلاحی این واژه، حضرت امام رضا(ع) فرموده: «امامت، پیشوای دین، نظام‌بخش مسلمین و صلاح دین و عزّت مسلمانان و اساس اسلام است...»[۲]

بر این اساس و به دلیل سفارش پیامبر اکرم(ص) آن حضرت برای بعد از خویش، به منظور «استمرار نبوّت» فرموده: «همواره اسلام، با وجود دوازده خلیفه، با عزّت و قدرت خواهد بود»[۳] و آنان را با نام معرفی کرده، که اول آنها علی‌بن ابی‌طالب(ع) و آخر آنان مهدی موعود(عج) است.[۴] و ما شیعیان به وجود دوازده امام عقیده داریم، که نهمین آنان، امام محمدتقی(ع) می‌باشد.

۲ـ امام محمدتقی(ع) فرزند امام علی‌بن موسی‌الرّضا(ع) و بانو «سبیکه» یا «خیزران» اهل نوبهٔ آفریقا (مصر) با کنیهٔ «ابوجعفر ثانی» و القاب: مُنتجب، مرتضی و معروف‌تر «جواد»، دهم رجب سال ۱۹۵ هجری، در «مدینه» چشم به جهان گشود.[۵]

۳ـ آنگاه که پدر بزرگوارش امام رضا(ع) آخر ماه صفر ۲۰۳ هجری، پس از تبعید از «مدینه» به «مَرو» به وسیلهٔ مأمون هفتمین خلیفهٔ عباسی (۱۹۸ـ ۲۱۸ق) در آن دیار، که اکنون «مشهدالرضا» معروف شده، به شهادت رسید. درحالی که بین ۷ تا ۹ سال از عمر شریف آن نازنین می‌گذشت، از سوی خداوند متعال و به سفارش پیامبر(ص) به مقام عظمای امامت امت رسید.[۶]

۴ـ امام محمدتقی(ع) در مدینه می‌زیست و با وجود اختناق و محدودیت، از سوی حاکمان عباسی و وابستگان آنان، به وظایف خویش، یعنی بیان احکام و معارف اسلامی و پاسخ به نیازهای معرفتی مردم می‌پرداخت؛ اما «مأمون» که از آگاهی‌بخشی آن حضرت وحشت داشت، به سال ۲۱۱ق او را از مدینه، به پایتخت خویش «بغداد» فراخواند و در حالی که از عمر شریف آن حضرت حدود هفده سال می‌گذشت، دختر خویش «زینب» معروف به «امّ‌الفضل» به منظور یک اقدام سیاسی، به همسری آن امام درآورد، تا از طرفی حساسیت‌های منفی علیه خود را کاهش دهد، و از طرف دیگر بهتر بتواند بر حرکات و سکنات و روابط آن بزرگوار، که از آن بیم داشت ـ اشراف و نظارت داشته باشد.

۵ـ حضرت جوادالائمه(ع) در سال ۲۱۳ق فرصتی یافت که بتواند با همسر خویش از بغداد به مدینه بازگردد و در سایهٔ این آزادی نسبی، روابط خود را با مردم برقرار سازد و با بیان احکام و معارف اصیل دین، به وظایف رهبری و امامت خویش بپردازد؛ ولی در ماه رجب ۲۱۸ق که مأمون درگذشت، برادرش «معتصم» هشتمین خلیفهٔ عباسی (حکومت: ۲۱۸ـ۲۲۷ق) خلافت را به چنگ آورد و ۲۸ محرم سال ۲۲۰، باز آن امام بزرگوار را از مدینه به بغداد فراخواند و تحت نظر و مضیقه قرار داد و آخر ذی‌القعده همان سال (۲۲۰ق) با نقشهٔ توطئه خود و بستگانش و به دست همسر امام «امّ‌الفضل» با خوراندن «زهر» آن امام معصوم را، درحالی که از مدت امامت حدود ۱۸ سال و از عمر شریفش ۲۵ سال و ۳ ماه و ۲۰ روز می‌گذشت، به شهادت رسانید.[۷] و پیکر مقدّس او را در «قبرستان قریش» پشت سر جد بزرگوارش، امام موسی بن جعفر(ع) جایی که کاظمین(ع) نامیده شده، به آغوش خاک سپردند.[۸]

این نکته را هم که مسعودی و جریر بن رستم طبری آورده‌اند، از نظر روان‌شناسی قابل توجه است که چون ام‌الفضل برای امام جواد(ع) فرزندی نیاورد و از آنجا که نباید نسل امام قطع می‌شد، آن حضرت با کنیزی ازدواج کرد و از او دارای فرزند گردید. این جهت موجب نگرانی ام‌الفضل گردید و زمینه‌ای را فراهم آورد، تا معتصم عباسی و جعفر ـ فرزند مأمون ـ که پیوسته درصدد از میان برداشتن حضرت امام جواد(ع) بودند، به وسیله آن همسر بی‌وفا، با انگور مسموم آن حضرت را به شهادت رسانند. آن زن هم به خاطر نفرین امام(ع) به بیماری دردناک و فقر و پریشانی مبتلا گردید و گریه و پشیمانی‌اش سودی نبخشید![۹]

امامت در خردسالی

اگرچه امام رضا(ع) یک سال فرزند خویش حضرت محمدتقی را در حالی که کودکی بود، برای زیارت خانهٔ خدا و نیز معرفی وی و رفع شبهه به مکه برده بود؛[۱۰] اما ساده‌لوحی افراد، سمپاشی‌های عباسیان و فرصت مخالفان موجب شده بود که موضوع خردسالی آن امام را در روزگار امام‌رضا(ع) مورد بحث و موجب آشفتگی افکار قرار دهند؛ بدین جهت امام بارها در مقام توضیح و تنویر افکار برآمد، که نمونه‌هایی از آن را مطالعه می‌کنیم:

۱ـ به روایت اهل سنت، دعْبل خزایی از امام رضا(ع) نقل کرده که آن حضرت فرمود: به یقین امام بعد از من، فرزندم «محمدتقی (جواد(ع)) است.[۱۱]

۲ـ مُعّمر خلّاد می‌گوید: در حضور امام رضا(ع)، درباره امام بعد از آن حضرت اظهار نگرانی می‌کردم که فرمود: «چرا نگرانید؟ این کودک (ابوجعفر(ع)) را جانشین خود قرار دادم. از خردسالی وی نگران مباشید، ما خاندانی هستیم که افراد خردسال ما، با بزرگان ما از نظر (علم و کمالات انسانی) همسان‌اند و کمالات را از هم ارث می‌برند.[۱۲]

۳ـ صفوان بن یحیی می‌گوید: قبل از آنکه امام رضا(ع) دارای فرزند شود، درباره امام بعدی، از ایشان سؤال کردم کهن حضرت فرمود: «خداوند به‌زودی فرزندی به من عطا فرماید که جانشینم خواهد بود.» بعد از چندی فرمود: «اکنون خداوند عنایت کرده و چشمانم به جمال فرزندم روشن می‌شود.» عرض کردم: «آن روز کی فرا می‌رسد و امام کیست؟» حضرت با دست خویش به ابوجعفر(ع) که نزدش ایستاده بود، اشاره کرد که گفتم: «فدایت شوم! این کودک که بیش از سه سال ندارد!» فرمود: «از این جهت مشکلی وجود ندارد؛ زیرا خداوند متعال عیسی‌بن‌مریم(ع) را نیز به مقام نبوت رسانید، درحالی که کمتر از سه سال داشت.»[۱۳]

۴ـ خیرانی از پدرش روایت کرده: من در خراسان، در حضور امام رضا(ع) ایستاده بودم که کسی با نگرانی از آن حضرت پرسید: «ای مولای من! تکلیف ما بعد از شما چیست و به پیروی چه کسی گردن نهیم؟» حضرت فرمود: «به پسرم ابوجعفر.» و چون امام دریافت خردسالی فرزندش مورد نگرانی و تردید سؤال‌کننده است، فرمود: «خداوند متعال عیسی‌بن‌مریم(ع) را به نبوّت مبعوث داشت و شریعتی را آغاز نمود درحالی که سن و سالش از ابوجعفرجواد کمتر بود.»[۱۴]

آری، به خاطر رفع پریشانی شیعیان و خنثی نمودن نقشه‌های شوم دشمنان، برای استمرار امامت بود که امام رضا(ع) فرمود: «**هذا الذی لم یولد أعظم برکه منه علی شیعتنا**»[۱۵]

ادای رسالت امامت

همان‌طور که در بالا خواندیم، مدت امامت امام محمدتقی(ع) از سال ۲۰۳ تا ۲۲۰ هجری، حدود ۱۸ سال بود که در مدینه بیشتر و در بغداد کمتر می‌توانست با افراد ارتباط برقرار کند و معارف اهل‌بیت(ع) را به آنان منتقل نماید، در عین حال با وجود جاسوسی‌های مأموران حکومت عباسی و آشفته‌بازاری افکار و عقاید انحرافی در مورد اصالت امامت و حفظ بیت‌المال از غارت نااهلان، امام جواد جوان یک سلسله پیکار فرهنگی انجام دادند که شش نمونه از آنها در پی می‌آید:

۱ـ مبارزه با فتوای ناصواب

این موضوع که حضرت امام رضا(ع) دیر صاحب فرزند پسر شدند و نیز رسیدن کودکی خردسال به مقام والای امامت امت، و تردیدافکنی‌های مغرضان و حاکمان عباسی و مزدوران آنها، پیروان اهل‌بیت(ع) را سخت آزرده و آشفته کرده بود، تا جایی که هشتاد تن از عالمان و فقیهان بغداد و سایر بلاد پس از انجام مراسم حج در مکه جلسه‌ای تشکیل دادند و تصمیم گرفتند برای تعیین تکلیف و رفع نگرانی از زعامت کیان شیعه، رهسپار مدینه شوند.

آنان به خانهٔ امام صادق(ع) که خالی از سکنه بود وارد شدند تا بتوانند در فرصت مناسب با امام جواد(ع) ملاقات کنند. در این هنگام عبدالله فرزند امام موسی‌بن‌جعفر(ع) وارد جمع آنان شد و در صدر مجلس نشست. برخی او را فرزند رسول خدا(ص) خطاب کردند تا آن جمع مسائل و احکام را از وی جویا شوند و تکلیف خویش را در مورد امامت تعیین کنند؛ اما وقتی با جواب‌های ناصواب عبدالله مواجه شدند، غمناک می‌شوند و مأیوسانه تصمیم به ترک مدینه می‌گیرند!

اما صحابی بزرگ، «موفق» این خبر را به گوش امام محمدتقی(ع) می‌رساند. حضرت در جمع عالمان حضور می‌یابد، جواب مسائل آنها را می‌دهد و بعد خطاب به عبدالله با لحنی ملایم و دلسوزانه می‌فرماید: «ای عمو! خدا را در نظر بگیر و درحالی که أعلم در میان امت حضور دارد، برای بندگان خدا، بدون علم و دانش فتوا مده.» آن هیأت وقتی پاسخ مسائل و احکام خود را به‌طور صحیح دریافت می‌کنند، قانع می‌شوند و در حالی امام خویش را شناخته بودند، مدینه را ترک می‌گویند.[۱۶]

۲ـ در برابر واقفیه

براساس حدیثی‌که از سماعه بن مهران درباره غیبت و ظهور حضرت مهدی موعود(عج) وارد شده، متأسفانه گروه «واقفیه» آن را بر حضرت امام موسی‌بن‌جعفر(ع) که در زندان هارون‌الرشید به‌سر می‌برد و در میان مردم حضور نداشت، تطبیق دادند و آن حضرت را مهدی موعود(عج) پنداشتند و امامت را با شهیدشدن ایشان، پایان‌یافته تلقی کردند؛[۱۷] ضمن اینکه خردسالی امام جواد(ع) نیز برای آنان دستاویز و بهانه‌ای شده بود!

علی‌بن سیف نخعی ـ از اصحاب امام رضا(ع) ـ که از این بهانه‌جویی‌ها و ایرادها ناراحت شده بود، به خدمت امام جواد(ع) رسید و موضوع را مطرح نمود؛ امام جواد(ع) در پاسخ فرمود: «خداوند به حضرت داوود وحی فرستاد تا سلیمان(ع) را که کودکی بود و گوسفند می‌چرانید، جانشین خود قرار دهد؛ اما بزرگان بنی‌اسرائیل این دستور را نپذیرفتند. خداوند به داوود فرمود تا عصای آنان و عصای سلیمان(ع) را در اتاقی قرار دهند و بر در مهر بزنند تا صبح فردا عصای هر کس سبز شد و میوه داد، جانشین باشد. فقط عصای حضرت سلیمان(ع) سبز شد و میوه داد و خلافتش تثبیت گردید و بنی‌اسرائیل تسلیم شدند.»[۱۸]

۳ـ بر منبر پیامبر(ص)

امام جواد جوان، یکی از روزهایی که در مدینه به سر می‌برد، با وجود فضای خفقان و حضور جاسوسان حکومت، به مسجدالنبی رفت و روی پله اول منبر پیامبر اکرم(ص) قرار گرفت و برای معرفی خویش،تعیین تکلیف مردم و دادن پاسخ سربسته به حاکمان غاصب، خطابه کوتاه معناداری ایراد نمود، افراد شکاک را آگاه ساخت و حکومت را رسوا نمود و در پایان هم با توجه به شرایط موجود، خطاب به خویش فرمود: «ای محمد! خاموش باش، همان‌طور که پدران تو پیش از این، در این‌گونه امور لب فرو می‌بستند!»[۱۹] و بدین‌صورت و به‌طور موجز و سربسته منظور خویش را به مخاطبان فهمانید، تا راه صواب را درپیش گیرند.

۴ـ پرهیز از تشریفات

یکی از رموز محبوبیت و تأثیرگذاری امامان(ع) بر عقاید و اخلاق و رفتار افراد، ساده‌زیستی و پرهیز از تشریفات ظاهری بود. خیران خادم قراطیسی می‌گوید: در زمان امام جواد(ع) به حج مشرف شدم و در مکه، از وضع آن حضرت پرس‌وجو کردم، یکی از نزدیکان مورد اطمینان او حاضر شد مرا به مدینه نزد وی ببرد... به خانهٔ حضرت برای ملاقات رفتم که مشاهده کردم جایی که ایشان نشسته، فرشی نیست تا اینکه هنگام ادای نماز رسید و غلامی فرشی برای ادای نماز پهن کرد و حضرت رویش نشست...[۲۰]

۵ـ پاسخ به مسأله فقهی

علی بن مهزیار اهوازی، از یاران و نمایندگان امام جواد(ع) می‌گوید: خیران خادم نامه‌ای برایم نوشت که در آن آمده بود: هشت درهم برایت فرستادم که در آن وجوه مجهول وجود دارد، زیرا آن را از طَرسوس (شهری میان شام و انطاکیه) به عنوان هدیه آورده‌اند، که از طرفی بازگرداندن آن را صلاح ندانستم و از طرف دیگر، تصرف در آن را هم مجاز نمی‌دانم، آیا چنین پولی را قبول کنم؟

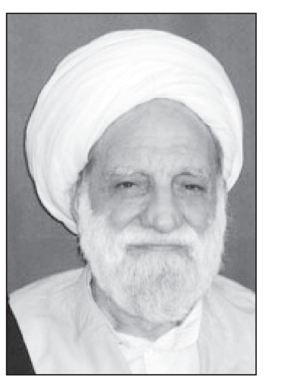

علی بن مهزیار می‌گوید: مسأله را از امام جواد(ع) پرسیدم و جوابش را برای «خیران» نوشتم: «چنین هدیه‌ای را قبول کن، زیرا رسول خدا(ص) نیز هدیه‌هایی را که یهودیان و مسیحیان می‌آوردند، می‌پذیرفت و آن را بازنمی‌گرداند.»[۲۱]

۶ـ شاگردپروری

مهمترین رسالت امامان(ع) از جمله امام جواد(ع)، پرورش شاگردان صالحی بود تا به وسیله آنان معارف ناب دین در بلاد مختلف گسترش یابد. مجموع اصحاب و شاگردان امام جواد(ع) را که احیانا صحابی پدر و جد آن حضرت نیز محسوب می‌شدند، ۲۷۶ تن ذکر کرده‌اند که از آن جمله‌اند: ابراهیم بن ابی بلاد کوفی، ابراهیم بن هاشم قمی، احمد بن عبدالله کوفی، احمد بن محمد قمی اشعری، اسحاق بن محمد بصری، حسن بن راشد بغدادی، حسن بن علی بن یقطین، حسین بن عبدالله نیشابوری، دعبل بن علی خزاعی، رَیّان بن شبیب، زکریا بن آدم اشعری قمی، علی بن محمد بن شیره کاشانی، موفق بن هارون، ام احمد بنت حسین، زینب بنت محمد بن یحیی، حکیمه بنت موسی بن جعفر(ع)، حکیمه بنت امام رضا(ع)، حکیمه بنت امام جواد(ع).[۲۲]

این بزرگواران در شهرها و بلاد مختلف اسلامی می‌زیستند و به طور مستقیم یا با نامه، یا به وسیله اصحاب دیگر، معارف را از امام جواد(ع) دریافت می‌کردند و به سایرین در نقاط دیگر منتقل می‌کردند.

شهادت

حضرت امام جواد(ع) به خاطر بیان حقایق، در ملاقات‌ها و پاسخ به نامه‌ها و مناظرات حق‌گویانه و شکست مخالفان، مورد خشم شدید حاکمان عباسی و وابستگان آنان قرار داشت تا جایی که موقعیت خویش را با وجود حضرت، در مخاطره می‌دیدند و حتی با ازدواج دختر مأمون با وی مخالفت می‌کردند؛ ولی مأمون در عین حالی که براساس سیاست و مصلحت حاکمیت خویش تن به این ازدواج می‌داد، به بنی‌عباس می‌گفت: «إنّه لأفقه منکم، أعلم بکتاب الله و رسوله و سنته و أحکامه...»[۲۳] به یقین، این جوان (امام جواد(ع)) از شما فقیه‌تر، داناتر به کتاب خدا (قرآن) و پیامبر او و سنت و احکام دین اوست.»

بالاخره به دلایلی که در بالا گذشت، معتصم عباسی، امام جواد(ع) را مسموم و شهید کرد و آنگاه هم که حکیمه دختر امام جواد(ع) به دیدار همسر بی‌وفای آن امام معصوم مظلوم رفت، او را سخت گریان و شرمنده یافت![۲۴]

پی‌نوشت‌ها:

۱ـ راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص۷۳.
۲ـ کلینی، کافی، ج۱، ص۲۰۰، حدیث۱
۳ـ مسلم، صحیح، ج۴، ص۱۰۱، کتاب الإماره؛ مجلسی، بحارالانوار، ج۵۲، ص۳۷۵.
۴ـ قندوزی، ینابیع الموده، ج۳، ص۲۹۰ـ۲۹۳
۵و۶ـ بحارالانوار، ص۲ تا ۱۸.
۷ـ رستم طبری، دلائل الامامه، ص۳۹۵
۸ـ کافی، ج۱، ص۴۹۲، دلائل الامامه، ص۳۹۵.
۹ـ مسعودی، اثبات الوصیه، ص۲۲۶، رستم طبری، دلائل الامامه، ص۳۹۵.
۱۰ـ دلائل الامامه، ص۳۹۴؛ بحارالانوار، ج۵۰، ص۶۳، ح۴۰.
۱۱ـ ینابیع الموده، ج۳، ص۳۱۰، ح۱.
۱۲ـ کافی، ج۱، ص۳۲۰، شیخ مفید، الارشاد، ج۲، ص۲۷۶
۱۳ـ کافی، ج۱، ص۳۲۱، الارشاد، ج۲، ص۳۱۷.
۱۴ـ کافی، ج۱، ص۳۲۲، ج۱۳، الارشاد، ج۲، ص۲۱۸.
۱۵ـ اثبات الوصیه، ص۲۱۸.
۱۶ـ دلائل الامامه، ص۳۹۰، بحارالانوار، ج۵۰، ص۸۵ و۱۰۰.
۱۷ـ محمدکاظم القزوینی، الامام الجواد من المهد الی اللحد، ص ۲۷.
۱۸ـ کافی، ج۱، ص۳۸۳.
۱۹ـ بحارالانوار، ج۵۰، ص۱۰۸، ح۲۷.
۲۰و۲۱ـ همان، ص۱۰۶، ح۲۵.
۲۲ـ الامام الجواد(ع) من المهد الی اللحد، ص۹۵ تا ۳۷۵.
۲۳ـ الارشاد، ج۲، ص ۲۸۲ـ۲۸۳، بحارالانوار، ج ۵۰، ص۷۴ـ۷۵، ح۳
۲۴ـ همان، ص ۹۵، ح ۹

رهاورد خرد

ترجمه پرویز اتابکی

سخنانی از جوادالائمه حضرت امام محمدتقی علیه‌السلام که در کتاب تحف‌العقول روایت شده است:

مردی به آن حضرت گفت: «مرا سفارشی فرمای.» امام فرمود: «تو می پذیری؟» گفت: آری. فرمود:

ـ شکیبایی را بالش [اطمینان بخش] خود ساز و فقر را در آغوش گیر و شهوت‌ها را دور انداز و با هوای نفس مخالفت کن و بدان که از دیدهٔ خدا دور نیستی و بنگر که [با او] چگونه‌ای.

ـ و فرمود: خداوند به یکی از پیمبران وحی کرد: زهد تو نسبت به دنیا، آسایشت را به‌زودی فراهم آرد؛ و اما روی نهادنت به من، تو را به سبب من عزیز [و پیروز] می‌سازد؛ ولی آیا با دشمن من دشمنی ورزیده و با دوستم دوستی گزیده‌ای؟

ـ روایت شده است که باری پارچه‌های گرانبهای آن حضرت را برایش می‌آوردند، در راه ربودند. آن کس که بار را می‌آورد در نامه‌ای ماجرا را به ایشان نوشت. حضرت به خط خویش مرقوم فرمود: جانها و مالهای ما از موهبت‌های گوارای خداوند و عاریت و سپرده اوست. آنچه از آن بهره‌مند شویم، مایه شادی و خوشی است و آنچه از آنها را هم ببرند، [برای ما] مزد و ثواب است. پس هر که بی‌تابی‌اش برشکیبایی‌اش چیره آید، مزدش تباه شده، و پناه بر خدا از آن [مزد تباهی]!

ـ و فرمود: هر که حاضر و ناظر کاری باشد و آن را ناپسند دارد، مانند کسی است که [آن هنگام] غایب بوده و هر که در کاری حاضر و ناظر نباشد، ولی بدان راضی باشد، مانند کسی است که خود در آن حضور (و مشارکت) داشته.

ـ و فرمود: هر که گوش به گفتهٔ سخنگویی دهد، در واقع او را پرستیده؛ اگر سخنگوی خداست، پس خدا را پرستیده و اگر سخنگوی شیطان است پس شیطان را پرستیده است.

ـ ابوهاشم جعفری گوید: در روزی که آن حضرت، ام‌فضل دختر مأمون را به همسری گرفت، گفتم: «ای سرور من، امروز برکت بزرگی به ما رسید.» فرمود: «ای ابوهاشم، برکت‌های خداست که در این روز بر ما بزرگ شده.» گفتم: «آری، پس امروز چه گویم؟» فرمود: «خیر بگو تا خیرت رسد.» عرض کردم: «چنین کنم و خلاف این نکنم.» فرمود: «در این صورت درست می‌روی و جز خیر نمی‌بینی.»

ـ به یکی از دوستدارانش نگاشت: این دنیاست که ما در آن به فرمان دیگرانیم؛ ولی هر که آرزویش همان آرزوی دوست خویش باشد و به دین او گراید، هماره با اوست.[۱] و آخرت است که سرای درنگ جاودانی باشد.

ـ و فرمود: پس انداختن توبه، فریب‌خوردگی است؛ و دست به دست کردن بسیار، سرگردانی؛ و عذرتراشی در برابر خدا هلاکت؛ و پافشاری بر گناه، ایمن شمردن خویش از مکر خداست، **فلا یأمنُ مکر الله إلا القومُ الخاسرون**: جز زیانکاران کسی از مکر الهی (به خیال خویش) ایمن نیست.

ـ روایت کنند که شتربانی او را از مدینه به کوفه آورد و با آنکه حضرت چهارصد دینار به او داده بود، در باره انعامش چانه می‌زد. امام فرمود: سبحان‌الله! نمی‌دانی که افزونی نعمت از جانب خدا قطع نشود مگر آنکه سپاسگزاری بندگان قطع شود.[۲]

ـ و فرمود: اظهار چیزی پیش از آنکه استوار شود، مایه تباهی آن است.

ـ و فرمود: مؤمن نیازمند توفیق از جانب خداوند و اندرزگویی (خیرخواهی و عبرت‌آموزی) به خویش و پذیرش اندرز از کسی است که پندش دهد.

پی‌نوشت‌ها:

۱ـ مراد این است که اگر میل و آرزوی تو با من باشد و مرا دوست داشته باشی، هر جا من باشم، تو هم با من خواهی بود.
۲ـ به گفته مولوی: شکر نعمت، نعمتت افزون کند/کفر نعمت از کفت بیرون کند.

کرامات

علی اکبر لطیفیان

اینها به جای اینکه برایت دعا کنند
کف می‌زنند تا نفست را فدا کنند
یا جای اینکه آب برایت بیاورند
همراه نالهٔ تو چه رقصی به پا کنند!
باید فرشته‌ها همه با بالهای خود
فکری برای چشم پر اشک رضا کنند
هر چند تشنه‌ای ولی آبت نمی‌دهند
تا زودتر تو را ز سر خویش واکنند
بال فرشته‌های خدا هست پس چرا؟
این چند تا کنیز تو را جابجا کنند
حالا که می‌برند تو را روی پشت بام
آیا نمی‌شود که کمی هم حیا کنند؟
تا بام می‌برند که شاید سر تو را
در بین راه، با لبه‌ای آشنا کنند
حالا کبوتران پر خود را گشوده‌اند
یک سایبان برای تنت دست و پا کنند

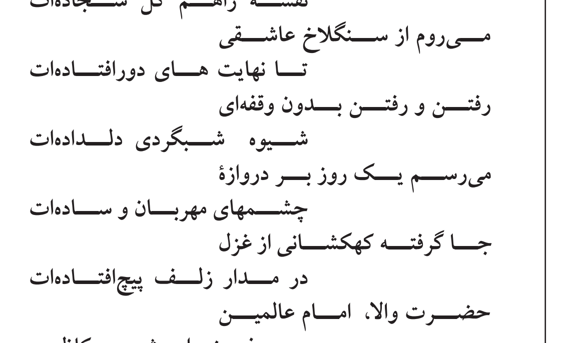

یوسف کاظمین

وحید قاسمی

حس باران در نگاه ساده‌ات
شوق رفتن در مسیر جاده‌ات
مبدأ مشهد، مقصد من کاظمین
نقشه راهم گل سجاده‌ات
می‌روم از سنگلاخ عاشقی
تا نهایت های دورافتاده‌ات
رفتن و رفتن بدون وقفه‌ای
شیوه شبگردی دلداده‌ات
می‌رسم یک روز بر دروازهٔ
چشمهای مهربان و ساده‌ات
جا گرفته کهکشانی از غزل
در مدار زلف پیچ‌افتاده‌ات
حضرت والا، امام عالمین
یوسف زهرای شهر کاظمین
ساحل دریای جودت بیکران
هفت دریا قطره‌ای از فضلتان
سفرهٔ احسانتان گسترده است
حاتم طائی نشسته پای آن
من گدای اهل بیتم، ای امیر
باب حاجات من است این آستان
روزی من را خدا دست تو داد
کاسه‌ای آب و کمی خرما و نان
قرص نانها دستپخت فاطمه‌ست
شک ندارم ای کریم مهربان
گندمش را از بهشت آورده‌ای
از زمین‌های خودت در آسمان
خانه‌ات آباد باشد تا ابد
کوری چشم حسودان زمان
حضرت والا، امام عالمین
یوسف زهرای شهر کاظمین

معرفی کتاب

مقدمه‌ای بر تاریخ‌نگاری
تألیف: راجر اسپالدینگ و کریستوفر پارکر
ترجمه: دکتر محمدتقی ایمان‌پور
نشر پژوهشکده تاریخ اسلام
چاپ اول: ۱۳۹۲
۱۸۴ ص ـ ۸هزار تومان

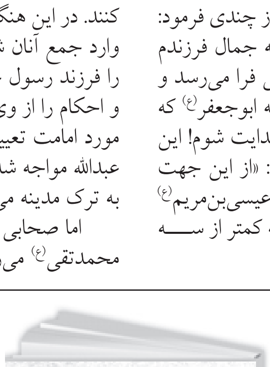

کتاب حاضر اثری مشترک از دو استاد دانشگاه‌های انگلستان است که در سال ۲۰۰۷ توسط انتشارات دانشگاه منچستر به چاپ رسیده است. هدف اصلی نویسندگان در این اثر آشناکردن دانشجویان رشته تاریخ با مفاهیم اصلی تاریخ، تئوری‌های تاریخی و تاریخ‌نگاری علمی است.

در این کتاب سعی شده است با ذکر مثال‌ها و با زبانی شیوا، ابتدا تعریفی روشن از مفهوم تاریخ و تاریخ‌نگاری علمی داده شود و سپس ضمن راهنمایی‌هایی پیرامون مطالعه متون تاریخی، به کارگیری اندیشه انتقادی و تاریخ‌نگاری و چگونگی نوشتن تاریخ علمی و مقاله تاریخی، در مکاتب مختلف تاریخ‌نگاری مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در مقدمه آمده است: «هدف این کتاب فراهم کردن شرایط لازم و مناسب برای مطالعه انتقادی نوشته‌های تاریخی است. ما واژه تاریخ را دست‌کم در دو مورد به کار می‌بریم: نخست اینکه تاریخ واژه‌ای است که بیشتر برای بیان مفاهیمی در گذشته به کار می‌رود؛ تاریخ همچنین وسیله‌ای است که به منظور نوشتن دربارهٔ گذشته مورد استفاده قرار می‌گیرد. لزومی هم ندارد که توصیف گذشته عموما در قالب واژه‌های چاپی ارائه شود، اما به هر صورت لازم است بدانیم بین گذشته بدان گونه که بوده است و توصیف آن تفاوت وجود دارد. گرچه این نکته ساده به نظر می‌رسد، اما ضروری است توجه داشته باشیم که درک رابطه بین این دو مفهوم با دشواری همراه است. وجود «دست‌کم دو شیوه» و تنوع در کاربردهای گوناگون از واژه «تاریخ» باید برای ما هشدار دهنده باشد. برای مثال، مردم گزارشی درباره مسائل تاریخی را اطلاع بی‌چون و چرا از حقیقت می‌پندارند.

همچنین مردم دیگران را به تلاش در «بازنویسی تاریخ» یعنی کاری که مورخان همواره و در تمام مدت آن را انجام می‌دهند، متهم می‌کنند. اتهامی که آنان مطرح می‌کنند، این است که بین حادثه تاریخی، آن‌گونه که اتفاق افتاده و توصیفی که از آن ارائه می‌شود، همسانی کامل وجود دارد.»

زنان در گفتمان پزشکی ایران
با تکیه بر دورهٔ صفویه
دکتر بهزاد کریمی
نشر پژوهشکده تاریخ اسلام
چاپ اول: ۱۳۹۵
۳۴۴ ص ـ ۲۰هزار تومان

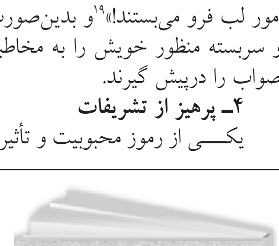

کتاب حاضر در جستجوی تعریف تازه‌ای از زن ایرانی در یکی از دوره‌های مهم تاریخ ایران است. تاکنون موقعیت و نقش زنان در تاریخ ایران، از مناظر متفاوت و در حوزه‌های مختلف مورد بررسی قرار گرفته است، اما در این پژوهش، برای نخستین بار با تأثیرپذیری از اندیشه‌های میشل فوکو و با استفاده از داده‌های پزشکی، تلاش شده است تا جایگاه زن ایرانی در ادوار مختلف تاریخی، به ویژه در عصر صفویه مورد مطالعه قرار گیرد.

در فصل اول کتاب آمده است: «در این اثر دو غایب بزرگ روایت‌های تاریخی ایران یعنی زن و بیمار بررسی خواهد شد. دو غایبی که در واقع در عرصهٔ واقعیت اجتماعی ایران حضور داشتند: حاضرانِ غایب. این پژوهش نشان می‌دهد که بیماری و سلامت زنان در چارچوب گفتمان پزشکی پیچیده‌تر از آن است که قبلا تصور می‌شد. پژوهشگر مدعی نیست که تمام جنبه‌های سلامت و بیماری و پزشکی را در عصر صفویه بررسی کرده است، اما تلاش کرده تا با استفاده از برخی شاخص‌ها در هر حوزه به مطالعه و تدقیق در آن بپردازد. خوانندگان درخواهند یافت که برخی ابعاد پزشکی صفویه به صورت پررنگ‌تر مورد تأکید قرار گرفته و بررسی شده است. هدف این کتاب نگارش تاریخ پزشکی ایران یا صفویه نیست. یکی از اهداف این پژوهش نشان دادن خلأ معرفتی نسبت به پزشکی صفوی است... چارچوبی که پژوهشگر برای نگارش این کار انتخاب کرده، یک چارچوب موضوع‌محور است تا یک چارچوب جغرافیایی یا کرونولوژیک. مزیت انتخاب این چارچوب، امکان بررسی گسترده‌تر موضوعات مورد توجه پژوهش است. در واقع هر کدام از فصل‌های این کتاب را می‌توان یک مقالهٔ جداگانه داشت که با دو مضمون پزشکی و زنان با یکدیگر مرتبط شده‌اند، اگرچه زنان در هر یک از فصلها در کانون توجه نگارنده قرار داشته است.»

جنگنامه نادر
(به زبان هورامی)
الماس خان کندوله‌ای
تصحیح و ترجمه: مظهر ادوای
نشر ققنوس
چاپ اول: ۱۳۹۶
۵۸۳ص ـ ۵۵ هزارتومان

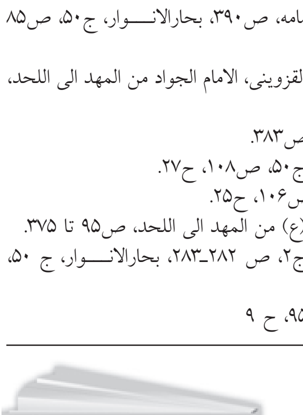

در این کتاب، الماس خان اوضاع دوره نادرشاه به‌ویژه جنگ‌های او با عثمانی‌ها، هندی‌ها و ازبک‌ها را به تصویر می‌کشد. الماس‌خان که برخی از وی به عنوان سردار سپاه نادرشاه نام برده‌اند، در این جنگها به‌ویژه جنگ با عثمانی‌ها حاضر بوده و به این دلیل، توانسته تصویرهای واقعی و دقیقی ارائه دهد، هر چند او به دلیل اینکه یکی از پیشگامان سرودن شاهنامه‌های هورامی است، گاه در این کتاب و به‌ویژه در جنگها از تصویرهای حماسی و اسطوره‌ای هم استفاده کرده است. این کتاب اثری مهم درباره دوره افشاریه است که در مقایسه با دوره‌های صفوی و قاجار، آثار و مکتوبات محدودی از آن دوره به جای مانده است.

الماس‌خان از جنگهای نادر، سلاح‌های به کار رفته در این نبردها، رجزخوانی سرداران با هم در میدان و به‌خصوص رجزخوانی نادر با شاهان عثمانی، آمار و ارقام کشته‌ها، و سرداران و سرهنگان سپاه نادر سخن می‌گوید. وی نام سردارانی را ذکر می‌کند که در منابع این دوره نامی از آنها برده نشده است. از توصیف‌های جالب در این نسخه، توصیف‌های شاعر قبل از شروع هرجنگ از اسبهایی است که در میدان نبرد به تاخت و تاز می‌پردازند. این توصیف‌ها چنان بیان می‌شوند که خواننده را به یاد داستان‌های شاهنامه می‌اندازن و او را به شگفتی وامی‌دارد.

کتاب در دو بخش تنظیم شده است: بخش اول با عنوان «مقدمه مصحح» آمده که در آن اطلاعات نسخه به صورت محدود معرفی شده است و سپس در مورد سراینده اثر بحث شده و نسخه‌های جنگنامه بررسی و با هم مقایسه شده‌اند.

در بخش دوم با عنوان «متن تصحیح شده جنگنامه به زبان هورامی» ابیات هر عنوان و بلافاصله ترجمه‌اش هم آورده شده است و سپس داده‌ها و اطلاعات همان بخش با منابع دوره نادری تطبیق و مقایسه شده است. در آخر هم واژه‌نامه‌ای هورامی ـ فارسی به کتاب اضافه شده و سپس منابع و مآخذ استفاده شده آمده است.